

رجنامه تاریخی بودجه‌ها در ایران

ف.م. جوانشیر

- ستیز بودجه‌ها با نوشیروان

یکی از نکاتی که در باره شاهنامه بسیار ناشناخته مانده مقابله و یا بهتر بگوئیم «دوئلی» است که فردوسی میان بودجه‌ها و نوشیروان بوجود می‌آورد و تصویر می‌کند. این که وزیری **بودجه** نام بوده و به خدمت نوشیروان در آمده در بسیاری از منابع ذکر شده ولی اینکه بودجه‌ها در ماهیت همان نقشی را ایفا می‌کند که رستم و زال در قبال کاووس و کیخسرو، امری است مختص شاهنامه فردوسی.

از اینجا آغاز کنیم که کسری نوشیروان را نمایندگان طبقات حاکم فُؤدال درست به خاطر سرکوب جنایتکارانه جنبش مزدک و کشتار وحشیانه مزدکیان، «عادل» نامیدند و این لقب را جزء لاینفک نام نوشیروان کردند و همه جا از او به صورت «انوشیروان عادل» نام برداشتند. اما فردوسی حتی یک بار هم شده عادل یا دادگر را به عنوان لقب انوشیروان نمی‌آورد و این تصادفی نیست. دنباله منطقی نظر مثبت و تائید آمیز او نسبت به جنبش مزدکی است. ثعالبی که مزدک پسر بامداد را «ابلیسی در هیبت انسان» می‌داند، طبیعی است که قصه نوشیروان را هم چنین آغاز کند:

«نوشیروان هشیارترین و خردمندتری شاهان بود. عدلی به کمال و فضلی والا و بختی خوش داشت. او در شرایط بسیار سختی که بر اثر فتنه و تحکم مزدکیان و توطئه‌ها و اعمال خارج از قاعده آنان پدید آمده بود زمام حکومت به دست گرفت؛ بزرگان و ارکان حکومت را گرد کرد، کار ملک را به انجام رسانید و نظام را برقرار کرد.»

فردوسی بر خلاف ثعالبی لازم نمی‌داند که نوشیروان را در ارتباط با سرکوب مزدکیان بستاید و «حکومت نظم» را که پس از سرکوب نهضت برقرار شده، بیاراید. نوشیروان در شاهنامه مانند سایر شاهان بر تخت می‌نشیند و طبق معمول در سخنرانی تاجگذاری اش مبالغی وعد و وعید می‌دهد و فلسفه می‌بافد. و سرانجام در باره طرز کشورداری تاکید می‌کند که گوش به دستور خواهد داشت.

نوشیروان گوید:

که ما تاجداری بسر برده ایم
بداد و خرد رای پرورده ایم

ولیکن زدستور باید شنید
بدو نیک بی او نیاید پدید

با توجه به این نکته است که فردوسی بلافاصله که نوشیروان به شاهی می نشیند و استوار می شود، بوذرجمهر را وارد صحنه می کند و او را در مرکز حوادث قرار می دهد، به طوری که بخش مربوط به نوشیروان در شاهنامه به طور عمد از آن بوذرجمهر است و نه نوشیروان.

آغاز شاهی نوشیروان- پیش از پیدایش بوذرجمهر- پرآشوب است. نوشیروان با جنگ های داخلی و خارجی فراوانی روبروست و همه جا با خشونت مخالفان را سرکوب می کند. در بلوجستان فرمان قتل عام می دهد و آنقدر می کشد که گوسفدان بی شبان می مانند:

چوآگاه شد لشکر از خشم شاه
سوار و پیاده ببستند راه
از ایشان فراوان و اندک نماند
زن و مرد جنگی و کودک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند
ستم کردن و رنج برداشتند
ببود این از رنج شاه جهان
بلوجی نماند آشکار و نهان
چنان بد که بر کوه ایشان گله
بدی بی نگهبان و کرده یله
شبان هم نبودی پس گوسفند
بهامون و بر تیغ کوه بلند
همه رختها خوار بگذاشتند
درو کوه را خانه پنداشتند

در این زمان پرآشوب که نوشیروان در داخل و خارج با (رُم) در جنگ بود، پرسش نوش زاد سر به شورش برداشت و سپاهی فراوان گرده آورد و با قیصر رُم دست به یکی شد و چون مادرش رومی و مسیحی بود هم کیشان قیصر از او حمایت کردند، آشوبی بزرگ بر پا کرد ولی سرانجام کشته شد. از این پس که نظام حکومت نوشیروان استوار گشت، بوذرجمهر وارد صحنه می شود و مسیر حوادث تغییر می کند. از جنگ و کشتار کمتر سخن به میان می آید و بیشتر سخن از آشتی و حکمت است. از این حیث شاید میان عزره تعالی و شاهنامه فردوسی تفاوت آشکار به چشم نخورد. هر دو داستان بوذرجمهر را پرداخته و جای زیادی به آن داده اند. معلوم می شود تعالی این داستان ها را بی ضرر دانسته و نقل آن را از شاهنامه فردوسی یا سایر منابع ممکن شمرده است. با این حال با کمی دققت می توان دریافت که بوذرجمهر شاهنامه با بوذرجمهر عزره- که نزدیکترین منبع به آن است- یکی نیست. بوذرجمهر شاهنامه بزرگ مردی است به مراتب برتر از نوشیروان که مدام به شاه درس می دهد و راه می نماید و گردنکشی می کند و بوذرجمهر عزره، خردمندی است فرودست نوشیروان و تسلیم نظر شاه.

در شاهنامه بودرجمهر هفت بزم دارد که در آنها رو در روی نوشیروان می ایستد و به او شیوه کشورداری می آموزد. شاهان بیداد گر گنهکار را می کوبد و نوشیروان را از گناه می ترساند و می خواهد که زندان ها را بگشاید، خردمندان را ارجمند دارد و...

بدانگه شود تاج خسرو باند
که دانا بود نزد او ارجمند

...
ناید که خسبد کسی دردمند
که آید مگر شاه را زو گزند

...
هرآنکس که باشد به زندان شاه
گنهکار گر مردم بی گناه
به فرمان پزدان بباید گشاد
بزند و باست آنج کردست یاد
سپهبد به فرهنگ دارد سپاه
برآساید از درد فریاد خواه

بودرجمهر در یکی از بزم ها شیوه اطاعت از شاهان را به پیرامونیان و درباریان می آموزد. و درست همین بخش از داستان نوشیروان و بودرجمهر است که درباریان محمد رضا راست و چپ آن را به رخ می کشند و آقای پرویز خانلری نیز در پایان تاج نامه اش آن را آورده است. اگر چه ربطی به سخنرانی های تاجگذاری هم ندارد. در این بزم بودرجمهر تاکید می کند که باید فرمان شاهان را پذیرفت:

ناید بفرمان شاهان درنگ
ناید که باشد دل شاه تنگ

ولی باید توجه داشت که سخنان بودرجمهر در این بزم دنباله سخنان قبلی اوست و لذا فرمانبری به شاه دادگر بر می گردد و نه هر شاهی. دیگر اینکه این سخنان بودرجمهر در پاسخ پرسش مستقیم نوشیروان است که می پرسد:

پرسش چگونه است فرمان من
نگه داشتن رای و پیمان من
زگیتی چو آگه شوند این مهان
شنیده بگویند با همراهان

در پاسخ این پرسش مستقیم که با «فرمان من» چه باید کرد، بودرجمهر می گوید که باید اطاعت کرد. ولی نکته اینجاست که خود بودرجمهر به این گفته عمل نمی کند و خود او از نوشیروان فرمان نمی برد و تا آنجا پیش می رود که زندان را بر کاخ شاه ترجیح می دهد.

بودرجمهر پس از خدمات بسیار که به نوشیروان می کند، عاقبت مورد خشم سلطان قرار گرفته، به زندان می افتد. این پایان در دنک که در سایر منابع نیز- هر جا که از نوشیروان و بودرجمهر داستان گفته اند- آمده و از جمله در عزر تعالیٰ نیز پایان کار بودرجمهر زندان است و از این حیث بسیار شبیه شاهنامه.

اما حتی در همین پایان مشابه نیز بودرجمهر شاهنامه با بودرجمهر تعالیٰ تفاوت دارد. به خود داستان بنگریم. روزی نوشیروان به شکار می رود. بودرجمهر همراه اوست. شاه لحظه ای می خوابد. مرغی دانه های بازو بند شاه را می بlude و شاه تا چشم باز می کند، گمان می برد که بودرجمهر عمدتاً بازوبند را به خورد مرغ داده است. بی ادبانه به او خشم می گیرد:

بدو گفت کای سگ ترا این که گفت
که پالایش طبع بتوان نهفت

بودرجمهر پاسخی به ناسزاها نوشیروان نمی دهد و نوشیروان همچنان فحش می دهد:

جهاندار چندی زبان رنجه کرد
نديد ايج پاسخ جز از باد سرد

فرمان شاه زندان است:

همه ره زданا همی لب گزید
فرود آمد از باره چندی ژکید
بفرمود تا روی سندان کنند
بداننده بر کاخ زندان کنند
در آن کاخ بنشست بودرجمهر
از او برگسته جهاندار مهر

در این داستان فردوسی از همان ابتدا ناحق بودن خشم نوشیروان را برجسته می کند و آنگاه که از زبان نوشیروان به بودرجمهر دشنام می دهد، ارج نوشیروان را پایین می آورد و او را سبکسری تند مزاج معرفی می کند و شرایط را فراهم می اورد که بودرجمهر نیز بتواند با او تندی کند.

در تعالیٰ این ظرافت نیست. در نوشه تعالیٰ نوشیروان بطور عادی- که معمول شاهان است- بر بودرجمهر خشم می گیرد و به او می گوید جایی را انتخاب کن که زمستان و تابستان نخواهی آن را ترک کنی و غذایی برگزین که جانشین همه غذاها باشد و لباسی که هرگز عوض نکنی. بودرجمهر زیرزمین، شیر و پوست را بر می گزیند. بودرجمهر تعالیٰ عاقل و دانست و از اینگونه حکمت ها دارد. اما پیکار جو نیست.

بودرجمهر شاهنامه ضمن خردمندی و حفظ سنن وزارت و خدمت به شاهان پیکار جو نیست. نوشیروان در عین اینکه بودرجمهر را به ناحق به بند می کشد،

انتظار پوزش هم دارد. اما بوذرجمهر می‌گوید در زندان می‌مانم و همین جا
حالم بهتر از حال شاه است. نوشیروان فشار بر بوذرجمهر را تشدید می‌کند و
برای ترساندنش دژخیم می‌فرستد، اما بوذرجمهر استوار است. از خود شاهنامه
 بشنویم.

نوشیروان کس می‌فرستد پیش بوذرجمهر در زندان:

بدو گفت رو پیش دانا بگوی
کزان نامور جاه و آن آبروی
چرا جستی از برتری کهتری
ببدگوهر و ناسزا داوری
پرستنده بشنید و آمد دوان
بر خال شد تند و خسته روان
ز شاه آنج بشنید با او بگفت
چنین یافت زو پاسخ اندر نهفت
که حال من از حال شاه جهان
فراوان بھشت آشکار و نهان
پرستنده برگشت و پاسخ ببرد
سخناها یکایک برو برشمرد
فراوان ز پاسخ بر آشفت شاه
ورا بند فرمود و تاریک چاه
دگر باره پرسید زان پیشکار
که چون دارد آن کم خرد روزگار
پرستند آمد پر از آب چهر
بگفت آن سخناها به بوذرجمهر
چنین داد پاسخ بدو نیک خواه
که روز من آسانتر از روز شاه
فرستاده برگشت و آمد چو باد
همه پاسخش کرد بر شاه یاد
ز پاسخ برآشت و شد چون پلنگ
ز آهن تنوری بفرمود تنگ
ز پیکان وز میخ گرد اندرش
هم از بند آهن نهفته سرشن
بدو اندرون جای دانا گزید
دل از مهر دانا به یکسو کشید
نبد روزش آرام و شب جای خواب
تنش پر زستی دلش پرستاب

در این تنور پر از پیکار و میخ و بند آهن، باز هم که شاه از بوذرجمهر حالت را
پرسید:

چنین داد پاسخ به مرد جوان
که روزم به از روز نوشین روان

نوشیروان دژخیم با تیغ تیز پیش بود رجمند می فرستد که چرا تنور را به از
تخت شاه می دانی؟
که گفتی که زندان به از تخت شاه
تنوری پر از میخ با بند و چاه

بود رجمند پاسخ می دهد:

رسختی گذر کردن آسان بود
دل تاجداران هراسان بود

و این همان حرفی است که در تمام دوران خلقان و ترور، مبارزین انقلابی ایران
در زندان‌ها تکرار کرده‌اند.
بورجمن در زندان با چنین شرایط سخت بیمار و کور می‌شود:

دلش تنکتر گشت و باریک شد
دو چشم زاندیشه تاریک شد

با این حال در همین کوری و بیماری بود رجمند تنها کسی است که می‌تواند
پاسخ قیصر روم را بدهد. قیصر روم معماًی فرستاده و گشودن آن را شرط
مناسبات دو کشور کرده است. نوشیروان از پاسخ عاجز است، در بارگاهش هم
کسی که این راز بداند نیست. امید کشور در زندان است. می‌فرستند و
بورجمن را از بند آزاد می‌کنند. می‌آید و معماًی قیصر می‌گشاید. و اینجاست
که بود رجمند آخرین حرف خود را می‌زند و از صحنه خارج می‌شود:

اگر چند باشد سرافراز شاه
بدستور گردد دلارای گاه
شکارست کارشنهنشاه و رزم
می و شادی و بخشش و داد و بزم

دل و جان دستور باشد برنج
زاندیشه کدخدائی و گنج

این نتیجه گیری فردوسی از داستان بود رجمند با نتیجه گیری های دیگران از
زمین تا آسمان تفاوت دارد.